

ثروت و فقر در ایالات متحده

دکتر اسحاق طاهری^۱

چکیده

این نوشتار ترجمه‌ی فصل دوم کتاب «دموکراسی اقلیت»^۲، اثر مایکل پارنتی^۳ اندیشمند علوم سیاسی و منتقد نظام سرمایه داری آمریکا است. او در این اثر، بر اساس اطلاعات مستند و برگرفته از جرائد و رسانه‌های امریکا، تفاوت فاحش و باورنکردنی بین طبقه‌ی ثروتمند و طبقات میانی و پایین را به‌تصویر کشیده است. آسیب‌های ناشی از زیاده طلبی‌های بیش از حد نظام سرمایه داری در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و محیط زیست، در این اثر مورد بررسی واقع شده است و مطالعه‌ی آن به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه اقلیت سرمایه دار، از طریق سلطه‌ای که بر رسانه‌ها، مراکز فرهنگی و آموزشی و نیز بر مبادی سیاستگذار و تصمیم گیرنده دارد، با جدیت اهداف خود را دنبال می‌کند. در این نظام، سودجویی افراطی اقلیت سرمایه دار، جای مصلحت اندیشی برای امور ملت را گرفته و عملاً فضایی برای اندیشه‌ی آزاد و طرح مطالبات ملی باقی نگذاشته

۱- استاد یار فلسفه مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی

2-Democracy for the Few

3-Michael Parenti

است. خواننده ی این اثر به خوبی از استیلای اقلیتی کمتر از سه درصد جمعیت ایالات متحده بر حدود ۸۰ درصد منابع و ثروت آن کشور پی خواهد برد. نقدی هم توسط مات نئونکه^۱ بر آخرین چاپ این اثر^۲ به رشته ی تحریر در آمده است. این نقد با نوعی عصبیت همراه است و در آن، گاهی واژگان موهنی^۳ به کار رفته که در شأن یک صاحب قلم نیست؛ این نقد به هیچ وجه نتواسته است استنادات پارنتی را تضعیف نماید و تنها به دل بستگی پارنتی به مارکسیسم و نادیده گرفتن ارزش های غربی اشاره کرده و بر آن پا می فشارد.

کلید واژگان: مایکل پارنتی، سرمایه داری شرکتی، دموکراسی اقلیت.

اگر بناست، سیاست به سرمایه و صاحبان آن مربوط باشد، با بررسی این مطلب بحث را آغاز می کنیم: در ایالات متحده، ثروت چگونه توزیع و استفاده می شود؟ آنچه دست خواهیم داد مطلب مهمی را از اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم^۴ آمریکایی روشن خواهد نمود.

۱- Matt Neunk؛ این نقد در the Neo Eugenics Web Site در دسترس است.

۲- چاپ هفتم، ۲۰۰۲

۳- مثل garbage به معنای آشغال، لفظی است که ناقد در باره ی کتاب پارنتی به کار برده است.

۴- منظور من از «کاپیتالیسم» آن دستگاه تولید، مالکیت و مصرف است که در بیشتر کشورهای غربی و جهان سوم و ژاپن وجود دارد و از دو ویژگی اصلی برخوردار است: ۱- ابزار تولید، به خصوص کارخانه ها، زمین، معادن، مؤسسات درآمدزا، بانکها و غیر آن که در مالکیت شخصی افراد است. ۲- کارکرد آنها بیش از هر چیز در جهت ثروت اندوزی صاحبان است. در اینجا تعابیری چون: کاپیتالیسم تمرکز یافته ی شرکتی corporate capitalism و قدرت تمرکز یافته شرکتی corporate power، به کاپیتالیسم مدرن امروزی اشاره دارد که قدرت اقتصادی آن به صورت تعداد نسبتاً اندک از کار شرکت های بزرگ نمودار شده است.

آمریکا در قبضه‌ی چه کسانی است؟

حدود یک پنجم از یک درصد جمعیت آمریکا، ثروتمندان کلان، صاحبان بیشترین ثروتها، تقریباً ۶۰٪ از ثروت‌های شرکتی کشور را دارا هستند. نزدیک به ۱/۶ درصد جمعیت، ۸۰٪ ذخایر موجود، ۱۰۰٪ اوراق قرضه و سهام منتشره‌ی ایالتها و شهرداری ها، ۸۸/۵ درصد سهام شرکتی را صاحب‌اند. تقریباً ۷۰ خانواده‌ی بلیونر و بیش از ۲۰۰,۰۰۰ خانواده میلیونر (لاند برگ ۱۴۴) در ایالات متحده وجود دارد. هر کدام از صنایع عمده را که بنگریم؛ فولاد، نفت، آلومینیم باشد یا خودرو، کارخانه‌های بسیار بزرگ و اندک، آنان ۶۰ تا ۹۸ درصد آن را قبضه کرده‌اند. نزدیک به ۲۰۰ کارخانه، حدود ۸۰٪ کل منابع مصرفی کارخانه‌های صنعتی را تأمین می‌کنند. ارزش مالی سیستم تلگراف و تلفن آمریکا، سال ۱۹۷۷ به‌تنهایی ۸۶/۷ میلیون دلار برآورد گردید. پنج بانک بزرگ در نیویورک^۱ سهام‌داران اصلی ۳۲۴ شرکت عمده می‌باشند که با سه چهارم سهام سرمایه، آنها را سیاست‌گذاری و اداره می‌کنند. بانک چیس مانهاتان^۲ از خاندان راکفلر^۳ در سی بی اس، ان بی سی، یونی یو این کار باید، جنرال الکتریک، یونایتد ایرلاینز، استرن ایرلاینز، سیف وی سوپر مارکتس و سیستم تلگراف و تلفن آمریکا، بیشترین سهام را دارد و اینجا فقط بخشی از سهامهای آن خاندان ذکر شد. ثروت آمریکا در دست طبقه‌ی متوسط و پرجمعیت نیست و این روند به‌طور فزاینده به‌سوی تمرکز بیشتر و قدرت اقتصادی پیش می‌رود (وُرکز وُرد، ۱۷ فوریه ۱۹۷۸).

- 1- Chase Manhattan, Morgan Guaranty Trust, Citibank, Banker Trust and the Bank of New York
- 2-Chase Manhattan Bank
- 3-The Rockefeller
- 4- Union Carbide
- 5- AT& T



ما در حالی کشاورزی را عامل مستقل اقتصادی قلمداد می‌کنیم که بانک آمریکا، در زمینهای زراعی کالیفرنیا چندین میلیون سهام دارد؛ راه‌آهن سَوِترین پاسیفیک^۱، از امتیاز حمل و انتقال کالاهای کشاورزی به‌حوزه‌های مربوط و مالکیت زمینهای بسیار وسیع برخوردار است؛ کال پک^۲، بزرگترین عامل بسته‌بندی میوه و تره‌بار در جهان است که تمام مراحل کار را از مزرعه تا بازار مصرف با فروش سالانه بیش از ۵۰۰ میلیون دلار انجام می‌دهد؛ و صنایع مواد غذایی هانت^۳ نیز با فروش سالانه بیش از ۵۰۰ میلیون دلار، در صنایع فولاد، کبریت سازی و ظروف شیشه‌ای سهیم است.

تعداد زیادی از شرکتها به‌سهامداران بسیار زیاد و متفرق تعلق دارد؛ پراکندگی و کثرت سهامداران در این‌گونه شرکتها باعث می‌شود که آنها نتوانند بر نحوه‌ی مدیریت نظارتی داشته باشند. از این امر به‌غلط نتیجه گرفته، می‌گویند اداره‌ی بیشتر شرکتها، بر عهده‌ی مدیرانی است که خود از سود شرکتها چندان برخوردار نیستند و در اداره‌ی شرکتها، جانب سهامداران را نمی‌گیرند و به‌بهره‌وری ملّی توجه دارند. اولین بار برله و مینز^۴، شرکتهای بسیار بزرگ را «پیشرفت تخصص‌گرایی کاملاً بی‌طرف» قلمداد کردند که توسط مدیران غیر منتفع اداره می‌شوند و منابع را «بر اساس مصلحت عام و نه منفعت شخصی» سامان می‌دهند. (برل آند...، ۳۵۶) بسیاری از شاهدان، این نظر واهی را به‌گونه‌ای طرح می‌کنند که گویی واقعیت دارد.

این که گفته می‌شود جدا ساختن مالکیت از مدیریت، شرکتهای کارآمدی در راستای خدمت به‌وجود آورده است، فقط خیال و پندار باطل است. در واقع،

-
- 1- Southern Pacific Railroad
 - 2 - Cal Pak
 - 3 - Hunt Foods and Industries
 - 4- Berle and Means



جدایی مالکیت از مدیریت (به شکل کنونی آن) با صورت شایسته‌ی آن بسیار متفاوت است. تقریباً یک سوم از پانصد شرکت عمده در ایالات متحده را یک شخص یا خانواده در اختیار دارد. علاوه بر آن، بسیاری از شرکتهای کوچکتر را طبقه‌ی ثروتمند آمریکا، شامل بیش از ۲۵۰۰۰ خانواده در اختیار دارند که آنها را با سرمایه‌های یک میلیون دلاری که بعدها رشد کرده است، صاحب شده‌اند. (کلارک آند...، ۴۲) تنزل کاپیتالیسم خانوادگی^۱، بهره‌مندی توده‌ها را در پی نداشته است. توزیع مالکیت سهام از مرز طبقه‌ای نگذشته است، بلکه تنها در طبقه‌ی ثروتمندان رخ داده است. در گذشته، سه خانواده، به ترتیب هر کدام یکی از کارخانه‌های A، B و C را جداگانه مالک بود، در حالی که امروزه خانواده‌های مذکور، هر سه با هم، به صورت اشتراکی، در هر سه کارخانه سهام دارند. با این وجود، طبقه‌ی ثروتمند با انسجام بیشتر، نسبت به گذشته، منابع بیشتری به دست می‌آورد. در گذشته، آنها با نگهداری شرکتهای شخصی، تنها می‌توانستند موقعیت خود را به سختی حفظ کنند (دُم هاف، ۴۰).

داراییهای خانواده‌های سرآمد، حجم بسیار کلانی دارد. برای نمونه، خانواده‌ی دیوپانت^۲، از بزرگترین شرکتهای مقاطعه‌کار نظامی که تعداد آنها در آمریکا به چهل شرکت می‌رسد، ۸ مورد را به خود اختصاص داده است و طی جنگ ویتنام، کل رقم قراردادهای نظامی این خانواده، بالغ بر ۱۵ میلیون دلار برآورد گردید. علاوه بر آن، این خانواده ده شرکت، هر کدام با سرمایه‌ی بیش از یک بلیون دلار، در اختیار دارد که پن سترال، جنرال موتورز، کوکاکولا، بوئینگ و یونایتد براندز از آن جمله‌اند و بسیاری از شرکتهای کوچکتر را نیز از آن خود کرده است.

این خانواده در مراکز آموزش عالی، از جمله مدارس تیزهوشان کشور نفوذ و اعتبار فراوان دارد. آنها فقط در ایالت «دلِ اویر» حدود چهل ملک و موزه‌ی دیدنی دارند و در یک اقدام، برای خودداری از پرداخت مالیات، سی و یک بنیاد خیریه برپا کردند. این خانواده بارها در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، سرمایه‌گذار فاتح بود که ریاست سازمانهای جناح راست و ضد کارگر، مانند جمعیت آزادی آمریکا و اتحادیه‌ی محافظه‌کاران را به‌دست داده است و در سال ۱۹۷۶ پی‌پر دیوپانت^۱، مقام ریاست ایالت «دلِ اویر» را به‌دست آورد (رک. گِردلسی).

دیگر خانواده‌ی شاخص و ثروتمند، خاندان راکفلر است. آنها بیش از ۳۰۰ بیلیون دلار از داراییهای شرکتی سهم دارند که گستره‌ی آن، تقریباً به‌تمام صنایع، ایالتها و کشورهای غیر سوسیالیست دنیا کشیده می‌شود. این خانواده از بزرگترین شرکت‌های نفتی، شامل دوازده شرکت، پنج شرکت و از بزرگترین بانک‌های جهان، چهار بانک را در اختیار دارد. آنها در معادن و شرکت‌های شیمیایی، فولاد، بیمه، شکر، زغال، مس، سرب، رایانه، خدمات رسانی، تلویزیون، رادیو، نشر، الکترونیک، کشاورزی و مشاغل مربوطه، اتومبیل‌سازی، خطوط هوایی و در حقیقت تمام معادن طبیعی و کارخانه‌های صنعتی سهام دارند. خانواده‌ی راکفلر، دانشگاهها، مدارس مذهبی، کلیساها و مراکز فرهنگی، موزه‌ها و کانونهای جوانان را از نظر مالی پشتیبانی می‌کنند. بعضی افراد این خانواده یا متحدان نزدیک آنان، در مواردی، سمت‌های ریاست جمهوری، معاونت ریاست جمهوری، وزارت امور خارجه، وزارت بازرگانی، وزارت دفاع و دیگر پست‌های کابینه، ذخیره‌ی هیأت مدیره‌ی فدرال، ریاست بعضی ایالتها، پست‌های کلیدی در دستگاه

1- Pierre DuPont

اطلاعاتی آمریکا سی آی ای، دو مجلس سنا و نمایندگان روابط خارجی را در اختیار داشته‌اند (رک. کا لیر).

در شرکتهایی که به طور مستقیم در تصرف یک خانواده نیستند، مدیران ظاهراً مردمی، خود، سرمایه‌داران بزرگ‌اند. این مدیران در حد سرسام‌آور، خود را از حقوق، اختیارات سهام، پاداش و مزایا برخوردار می‌سازند. از این رو، سال ۱۹۷۷ با وجود رکود اقتصادی و بیکاریهای گسترده در صنایع مختلف، کل دریافتی اجرایی رده‌های بالا بیش از سیزده درصد افزایش داشت. در حالی که میانگین درآمد مدیران در کارخانه‌های بزرگ‌تر به رقم ۵۵۲,۰۰۰ دلار در سال می‌رسید (وال ستريت جرنال، ۱۸ آوریل ۱۹۷۸) تقریباً همیشه مدیریت شرکتهای سهامی بر عهده‌ی ثروتمندان بوده است و بهره‌برداری آنان از سودهای شرکتهای تنها منافع مستقیم آنان است. کار آنان در راستای رفاه و بهره‌برداری ملی نیست، بلکه عوامل فعالتر و قویتر از طبقه‌ی ثروتمند هستند که جز در راستای منافع طبقه‌ی خویش گام بر نمی‌دارند. (ملی باند، ۲۸-۳۶) نفوذ و قدرت مدیران، ناشی از مقام آنان در شرکت است، نه ناشی از سهام فردی، سی رایت میلز^۱ در این باره می‌گوید:

شرکتهای بزرگ، و نه سهامهای بزرگ، واحدهای عمده‌ای است که مالکان با سهامهای مختلف در آن شرکت جسته‌اند. شرکت سهامی، اصل و اساس قدرت مستمر و امتیاز ویژه‌ی ثروت است (میلز، ۱۱۶).

سودپیشگی

دو اقتصاددان، به‌نامهای بارن و سویزی^۲، در این باره می‌گویند:



اهداف اصلی رویه‌ی شرکتی - که در عین حال و لزوماً همان اهداف مدیران است - عبارت است از قدرت، میزان رشد و مقدار و... سود، که سرمایه‌ی داخلی لازم را برای توسعه به دست می‌دهد و تار و پود قدرت است ... به این اعتبار، سود جهت پیشرفت شرکت، یگانه هدف عمده و عامل انسجام است» (سویزی، ۴۰-۳۶).

کار شرکت نه ارایه‌ی خدمات عمومی و خیرخواهانه، بلکه رسیدن به بیشترین سود ممکن است. مصارف اجتماعی محصول، آثار آن بر زندگی عمومی، سلامتی فرد، رفاه انسان و محیط طبیعی، اگر هم در تولیدات نظام سرمایه‌داری شرکتی لحاظ شود، فقط تا اندازه‌ای است که اهداف سودجویانه‌ی شرکت نقض نشود.

این سودجویی بی‌رحمانه، در امری و رای حرص و طمع صاحبان منافع، ریشه دارد. ویژگی اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری است که بقای آن مرهون توسعه‌ی آن است. باز ایستادن از مسیر توسعه، به معنای آغاز نابودی آن است؛ آن هم نابودی مطلق نه نسبی. رابرت تئوبالد^۱ نتیجه می‌گیرد که:

شرکت‌های تجاری با بیشترین سرعت توسعه، بهره‌ی ویژه‌ای دارند و ... هرگونه کاستی در میزان افزایش تولید به کاهش سود شرکت می‌انجامد. بنابراین لازم است شرکت به اجرای شیوه‌هایی اقدام کند که سبب بیشترین میزان توسعه می‌شوند (همان).

سودآوری، حاصل تلاش کارگرانی است که ارزش تولید آنان از حقوقی که دریافت می‌کنند، به مراتب بیشتر است. سود شرکت، ثروت افزوده‌ای است که یا بین سهامداران توزیع می‌شود یا شرکت برای سود بیشتر، دوباره آن را سرمایه‌گذاری می‌کند. مادامی که شرکت در حال توسعه است باید راه‌های تداوم توسعه را بیابد.

1- Robert Theobald



شرکتها همواره با مشکل لزوم چاره‌اندیشی مستمر برای درآمد بیشتر و کشف زمینه‌های سودآور جدید برای سرمایه‌گذاری، جهت درآمد مازاد مواجه‌اند. دانشمندان محیط زیست که نگران ویرانی محیط به‌وسیله‌ی صنعت‌اند، سرمایه‌داری منهای توسعه را تنها راه حل آن می‌دانند، نمی‌دانند که تحقق این هدف محال است، زیرا سرمایه‌داری بدون توسعه، سرمایه‌داری بدون سرمایه و سود، تناقضی لفظی است که هیچگاه سرمایه‌داری خوانده نمی‌شود^۱.

شرکتها از خزانه‌ی ملی یارانه می‌گیرند. قیمتها را خودسرانه بالا می‌برند، کاهش دستمزد، فشار و بیکاری را بر مردم تحمیل می‌کنند و حوزه‌ی کار خود را به کشورهای دیگر که از جنبه‌ی کاری هزینه‌ی کمتری در بردارد، می‌کشانند. کاربرد این روشها، این امکان را فراهم می‌کند که شرکتها با وجود فقر و بیکاری فراگیر هم غالباً افزایش سود داشته باشند. تجارت رونق خوبی دارد، ولی مردم رنج می‌برند. گزارش درآمد شرکتهای تجاری غول‌آسا مانند: جی.ای. آر سی آ، آی بی ام، آ تی آند تی، وتی دبلیو آ، از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ افزایش صددرصد سود را نشان می‌دهد. سال ۱۹۷۸ سودهای بعد از مالیات، رشد جهشی ۲۵/۲ درصد افزایش داشته است. یکی از تحلیل‌گران «وال ستریت» با اشاره به درآمدهای بانکها در آن سال می‌گوید: «یقیناً به‌بالاترین میزانها رسیده‌ایم» (توبالد، ۱۱۱).

شرکتها، با کاستن ارزش کار در راستای افزایش سود، بر قدرت خرید خریداران کالاهایشان نیز تأثیر منفی می‌گذارند. یقیناً خواسته‌ی هر سرمایه‌دار آن است که کمترین دستمزد ممکن را به کارگران پرداخت کند و در مقابل، کالاهای تولیدی خود را به کارگران مشاغل دیگر که دستمزد بیشتر دارند، بفروشد. این راه حل، برای کل دستگاه سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست؛ ولی حداقل یکی از این دو

۱- اشاره به این که فزون طلبی و سودپیشگی از سرمایه‌داری انفکاک‌ناپذیر و برای آن حیاتی است.

2- GE , RCA, IBM, AT&T and TWA

گزینه، حتماً لازمه‌ی سرمایه‌داری است، هزینه‌ی تولید باید کم و هزینه‌ی مصرف‌کننده زیاد باشد (آمریکن بنکر، ۲۴ ژولای ۱۹۷۸). این یکی از تناقضهای سرمایه‌داری و یکی از علل تزلزل آن است.

بحران

اقتصاد سرمایه‌داری، به‌سوی نوعی بحران ناپایدار شدید پیش می‌رود. تولید زیاد، سرمایه‌گذاری بیش از حد، مصرف کم، کاربرد نادرست ظرفیتهای تولید و منابع کار، نمونه‌های غلط رشد، نابسامانیهای اجتماعی، عرضه‌ی خدمات و کالاهای مصرفی غیرلازم و کمبود کالاهای ضروری و مورد نیاز، عوامل این تزلزل است. سودمداری گاهی توقف تولید و گاهی دیگر شدت آن را در پی دارد. قیمت‌ها به‌منظور جبران فروش کم، فزونی می‌یابد؛ در فرصت مناسب، بیکاری و کاهش حقوق بر کارگران تحمیل می‌شود. با کاهش، تقاضا رکود بازار تشدید می‌گردد و در نتیجه باز هم قیمت‌ها فزونی می‌یابد؛ کالاهای موجود ذخیره می‌شوند، فرصتهای سرمایه‌گذاری از میان می‌رود و بحران عمیقتری دامنگیر کشور می‌شود. این بحران و رکود، مختص دستگاه سرمایه‌داری است که طی صد سال اخیر، دست کم شانزده دوره‌ی کاری را پشت سر گذاشته است (اکنون می‌...، مارس ۱۹۷۶، ۶).

بحرانها از سیر بیش از حد متجاوزانه‌ی سودمداری جلوگیری کرده، نابودی سرمایه‌داران کوچک را نیز به‌دنبال دارند. هنگام رونق بازار، با وفور تقریباً کامل فرصتهای شغلی، کارگران بهتر می‌توانند برای دریافت مزد بیشتر دست به‌اعتصاب بزنند و شغل بهتری دست و پا کنند؛ از طرفی برای صاحبان کار نیز در زمان رونق بازار، تعطیلی کار بسیار زیانبار است و در این زمانها، دستمزد کارگران با سود صاحبان کار در تعارض واقع می‌شود.



اما در زمان رکود، قضیه عکس آن است. شرکت بهتر می‌تواند در برابر تقاضای کار سرسختی نشان دهد. انبوه بیکاران متقاضی کار، سبب کاهش دستمزدها می‌گردد، اتحادیه‌ها ضعیف شده و غالباً از هم می‌پاشند. قراردادهای کاری، در مسیر رشد، افزایش چندانی نشان نمی‌دهد و سود صاحبان کار نسبت به دستمزد کارگران، رشد بیشتری دارد. مروری بر اقتصاد آمریکا نشان می‌دهد که در بیشتر مناطق، شرکت‌های بزرگ از دستمیزی کارگران حاصل آمده‌اند؛ طرح جامع اشتغال، افزایش سود صاحبان شرکت‌ها و کاهش دسترنج کارگران، افزایش بیکاری، تولید بیشتر از راه تلاش و کاهش میل به اعتصاب را نشان می‌دهد (نیویورک تایمز...، ۲۷ آوریل ۱۹۷۵).

در دوران بحران، اکثر مردم، به‌خصوص طبقه‌ی کم‌درآمد، دچار مشکلات و سختی‌ها می‌شوند. اما ثروتمندان عمده با به‌کارگیری ذخیره‌های فراوان، آسیبی نمی‌بینند. از این رو، گفتنی است که طی سالهای بحران، طبقه‌ی پردرآمد، ناگهان ترقی نمود (گا رسین، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۵، ۴) ثروتمندان می‌توانند در امور تجاری، مرارتها و سختیهای دیگران را در راستای منافع خود قرار دهند. مُرگان، راکفلر، گولُد، کارنجی، واندربیلِت، فریک^۱ و دیگران، در بحران اقتصادی ۱۸۷۵ فرصت مناسبی به دست آوردند تا داراییهای از هم گسیخته‌ی رقیبان کوچکتر را با کاستن حقوق کارگران، خواباندن اعتصابها و افزایش سود سرمایه‌ی خود، تصاحب نمایند. در بحران‌های بعدی، همان‌گونه که دارایی‌های خانواده‌های مُرگان، مِلن، دیویانت و راکفلر افزایش یافت، فرصتهای خوبی نیز نصیب خانواده‌هایی چون ژُزف کندی، هاوارد، هیوگز و جان پاول گتی^۲ گردید.

1- Morgan , Rockefeller,Gould, Carnegie, Vanderbilt, Frick.

2- Joseph Kennedy, Howard Hughes, John Paul Getty.

در زمانهای مختلف بحران و غیر آن، شرکتهای عظیم اقتصادی، آسیبی ندیده‌اند. آن‌گونه که بخشهای آهن آلات نشان داده‌است، آنها در دوران بحران نیز سود برده‌اند. بخش آهن آلات آمریکا، در دوران بحران و فشار ۱۹۷۰ با حجم کاری ۲۰٪ کمتر از ظرفیت، از سود نسبتاً زیادی برخوردار شده است. جایگاه و سهم غولهای اقتصادی در صنعت و بازار ممکن است طی سالها اندکی تغییر کند؛ ولی فراگیری داراییها و بازسازی سرمایه‌ها و وسایل تولید ثابت می‌ماند. (دولارز...، آوریل ۱۹۷۹، ۹) حتی اگر کسی سودهای سرشار را پاداش ریسکهای سرنوشت‌ساز بیندارد؛ در حقیقت، باید گفت این‌گونه ریسک‌ها برای ثروتمندان عمده وجود ندارد.

تورم

مشکل عمده‌ی اقتصاد آمریکا، تورم است. بر اساس نظریه‌های موجود، قیمت‌ها با شرایط اقتصادی دگرگون می‌شوند. هنگام رونق، بالا می‌روند و در زمان بحران، پایین می‌آیند. از جنگ جهانی دوم تاکنون، همان‌گونه که در مورد بحران شدید سنوات ۱۹۳۰ دیده می‌شود، در دوره‌های مختلف بحران و غیر بحران، قیمت‌ها فقط سیر صعودی داشته‌اند. ارزش کالاهای خدماتی که سال ۱۹۶۷ صد دلار بود، تا ۱۹۷۹ تقریباً دو برابر شد. ماههای اولیه‌ی ۱۹۷۹ نرخ تورم بیش از ۱۱٪ بود که در مورد غذا، سوخت، مسکن، خدمات پزشکی به ۱۲٪ می‌رسید. سال گذشته، بهای مواد غذایی تا ۱۸/۳ درصد بالا رفت (هکر، ۴۴).

اهل تجارت، غالباً بالا رفتن مزد کارگران را علت تورم می‌دانند. اما باید گفت دستمزدها با افزایش سود کارخانه‌ها تناسب ندارد. سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷، سرعت رشد کالاهای صنعتی ۲۵٪ از ارزش کاری آن بیشتر بوده است؛ امری که خود سبب افزایش بیشتر سپرده‌های سودآور گردید. طی چهار سال،



۱۹۷۴ تا اوایل ۱۹۷۸، در صنعت زغال سنگ، سود پس از مالیات یک تن زغال سنگ از ۳۹ سنت به ۲۵ دلار یعنی ۸۰٪ افزایش رسید، در حالی که کارگران معدن، طی بیست سال گذشته، فقط از ۱۶۰٪ افزایش حقوق برخوردار شده‌اند و کار هم در معادن چشمگیر نبوده است (ان ویرنمتال...، ۴ نوامبر ۱۹۷۸، ۸) بنابراین، افزایش قیمت‌ها ناشی از افزایش سود است نه افزایش دستمزد، و کارگران بیشتر قربانی شده‌اند، نه این که علت بالارفتن قیمت‌ها شده باشند. علل تورم را نباید در افزایش مزد کارگران جویا شد، بلکه این امر فقط به ساختار انحصاری اقتصاد شرکتی برمی‌گردد. مطلب زیر در این باره را ملاحظه کنید:

تقریباً در تمام صنایع عمده، قیمت‌ها، با شیوه‌های انحصاری و خودسرانه بالا می‌روند. در سال‌های اخیر، شواهدی از قیمت گذاری هدفدار شرکتها در زمینه‌های سوخت، گوشت، گازولین و کالاهای فروشگاههای زنجیره‌ای دیده می‌شود. مقامهای رسمی، میزان بهای اضافی تعیین شده از جانب شرکتها را هشتاد میلیون دلار در سال ارزیابی کردند (ای‌اف‌ال-...، مارس ۱۹۷۸).

در زمانهای رکود بازار که انتظار پایین آمدن قیمت‌ها می‌رود، برعکس، برای جبران فروش کم، قیمت‌ها بالا می‌روند. همان‌گونه که بارها در صنعت اتومبیل‌سازی اتفاق افتاده است. بعضی شرکت‌های بزرگ، در بازارهای تحت کنترل، به قانون عرضه و تقاضا که کاهش قیمت‌ها را هنگام رکود بازار ضروری می‌نماید، وقعی نمی‌نهند.

کمبود گندم در سال ۱۹۷۲ (احتمالاً به علت فروش بسیار زیاد گندم به اتحاد جماهیر شوروی) بهانه‌ی افزایش نرخ نان گردید. سال ۱۹۷۷ این محصول آن قدر فراوان شد که به سبب آن، اصل عرضه و تقاضای بازار آزاد، کاهش نرخ نان را ضروری می‌نمود. اما با این وجود، قیمت نان باز هم بالاتر رفت. مطبوعات

آمریکا این امر را ناشی از هزینه‌ها و بهره‌های واسطه‌ها (یعنی کارخانه‌های آرد، نانویان و خرده‌فروشان که به‌گمان خود، آنها را افرادی متخلف می‌دانستند) قلمداد کردند. واقعیت آن است که در آمریکا، شش کارخانه‌ی حبوبات وجود دارد که نود درصد حبوبات را خریداری می‌کنند و کارخانه‌هایی مثل آی‌تی‌تی^۱، محصول را از مرحله‌ی کشت تا انبار و فروش نان در اختیار دارند. از این رو، بر اساس مقررات انحصارگرایانه‌ی بازار، قانون عرضه و تقاضا این‌گونه تغییر می‌یابد: اولاً کارخانه‌های غول‌آسا، عرضه را سیاست‌گذاری کرده، آنگاه افزایش بیشتر قیمت‌ها را نیز خود تقاضا می‌کنند. (رک. ولی آدوکی. ۲۲ فوریه ۱۹۷۸)

دیگر این که قیمت‌ها با یارانه‌ها و پشتوانه‌های دولتی و محدودیتهای تحمیلی در تولید، به‌طور حساب شده بالا می‌روند. از این رو، دولت در قالب برنامه‌های ویژه، برای جبران خسارتهای مشاغل وابسته به کشاورزی، بلیون‌ها دلار به‌صاحبان آن مشاغل پرداخت کرده است و این امر تا حد زیادی تورم را در پی داشته است. آنگاه که کارخانه‌های بزرگ، آهن، گندم، تنباکو، کتان و دیگر محصولات را ارزانتر از فروش داخلی به کشورهای دیگر می‌فروشنند، دولت با پرداخت یارانه، این تفاوت را جبران می‌کند و بدین وسیله توان رقابت مطلوب در بازارهای جهانی تأمین گشته و نرخ‌ها در داخل، در سطح بالا باقی می‌مانند. سومین عامل مهم تورم آن است که اقتصاد آمریکا به‌طور فزاینده و ناموزون به‌سوی هزینه‌های غیرتولیدی جریان می‌یابد، از جمله:

۱ - تخصیص هزینه‌های نظامی فراوان که بیشتر برای حفظ سرمایه‌های برون‌مرزی آمریکا و حمایت از حکومت‌های جناح راست و طرفدار شرکت‌های چند ملیتی منظور می‌گردد (مهار اعتراض‌های داخلی و آشوب‌های شهری، از دهه‌ی ۱۹۶۰ تاکنون، سبب سرمایه‌گذاریهای چشمگیر جهت تقویت شهربانی شده



است) وجوه اختصاصی امنیتی و نظامی، با ایجاد فرصتهای شغلی و صرف بیلونها دلار در این زمینه، سبب هیچ تولیدی نشده است تا از آن طریق، بخشی از درآمدهای بازار مصرف را که خود، سبب آن گردیده، تأمین کند. هزینه‌ی نظامی، بخش بسیار وسیعی از کار و منابع محیط را در بر می‌گیرد؛ ولی در زمینه‌های مورد نیاز مردم مثل مسکن، غذا، سوخت و دیگر لوازم زندگی هیچ‌گونه تولیدی ندارد (رک. بوچر وُرک من، اکتبر ۱۹۷۹).

۲- وجوه پرداختی در زمانهای بیکاری و هزینه‌های رفاهی در راستای کمک به قربانیان اقتصاد سرمایه‌داری (فقرا، بیکاران و از این قبیل) یا دست کم، تسکین موقت آنان در برابر مشکلات بسیار زیاد اقتصادی (که سبب برخورداری آنان از حداقل قدرت خرید و قرار نگرفتن آنان در ردیف اعضای تولیدکننده می‌گردد).

۳- تشریفات خصوصی و غیرتولیدی در کارهای بزرگ که به توسعه‌ی نظارت مدیریتی بر تولید سرمایه و توزیع نظر دارد و تعداد زیادی از افراد را در مراحل برنامه‌ریزی، نظارت حرفه‌ای، بانکداری، دفترداری، تبلیغ، جمع‌آوری اطلاعات، اعلام، بازاریابی، برآورد خریدار و غیر آن درگیر می‌سازد.

۴- تشریفات اداری برای ارایه‌ی ضمانت به شرکتهای بسیار بزرگ در کشور و خارج (وُرکز وُرد، ۱۵ ژولای ۱۹۷۷).

نیازهای جامعه، سودمداری و شرکتهای عظیم

یک سبب این که چرا مسائل اقتصادی ملت ما حل نشده و حتی اوضاع بدتر شده، آن است که بخش عمده‌ی منابع، در جهت دیگری و برای تأمین منافع شخصی و گروهی افراد به کار می‌رود. کسانی که اصرار دارند بر این که شرکتهای بزرگ شخصی به نیازهای جامعه پاسخ می‌گویند، این واقعیت را نادیده می‌گیرند

که این شرکتها، لاقلاً آنجا که سودی نباشد، چنین مزیتی ندارند. مثلاً نیاز افراد جامعه به کفش به تنهایی رونق بازار کفش را به دنبال ندارد. رونق بازار هنگامی است که نیاز جامعه با قدرت خرید، تقاضا را ایجاد کنند. کارخانه‌ی کفش خود را در مقابل تقاضا مسئول می‌داند نه در مقابل نیاز جامعه، و مهم هم نیست که این روند چه پیامدی داشته باشد. هنگامی که از تعدادی صاحبان کارخانه‌های مواد غذایی سؤال شد که درباره‌ی فقر و گرسنگی فراقیر در ایالات متحده چه طرحی اندیشیده‌اند، پاسخ دادند که در این زمینه وظیفه‌ای ندارند. یکی از صاحبان شرکتها این‌گونه اظهار داشت: «اگر منفعتی در کار باشد، ممکن است به فقر و گرسنگی هم بپردازیم» (وال ستریت...، ۳۰ آگوست ۱۹۷۸).

تفاوت نیاز با تقاضا در بازارهای بین‌المللی نیز دیده می‌شود. وقتی قدرت خرید ملت‌ها، و نه نیاز آنان، چگونگی کاربرد منابع ثروت را تعیین می‌کند، ملل فقیر ثروتمندان را تغذیه خواهند نمود. کشورهای پرو، مکزیک، پاناما، هند، کاستاریکا و مانند آن که با کمبود شدید مواد غذایی مواجه‌اند، گوشت گاو، ماهی و دیگر مواد غذایی (نیز چهارپایان و حیوانات اهلی) به آمریکای شمالی صادر می‌کنند. در این کشورها، کودکان از کمبود شدید مواد غذایی رنج می‌برند و این مواد غذایی که باید داخل این کشورها مصرف شود، برای کسب منافع بیشتر، روانه‌ی بازارهای آمریکا می‌شوند. فقط در گواتمالا سالانه ۵۵ هزار کودک قبل از پنج سالگی، بر اثر سوء تغذیه جان می‌سپارند؛ اما دامداران در کشورهای چون گواتمالا و کاستاریکا برای کسب سود بیشتر، با پرورش گله‌های گاو، بازارهای مواد غذایی آمریکا را رونق می‌بخشند. در کنار نیاز کودکان به شیر، در این کشورها، قدرت خرید وجود ندارد. از دیدگاه سرمایه‌داری، سرمایه‌گذاری فقط در جایی است که پول به دست آید.



بعضی طرفداران نظام موجود بر این باورند که سودمداری (شرکتها) چون آسایش عمومی را به دنبال دارد، سرانجام به حال همه مفید خواهد افتاد. این استدلال نیز اموری را نادیده گرفته است: سودمداری زیاد، حتی آنگاه که برای اقلیت فرصتهایی فراهم آورد، به مراتب آسایش عمومی را بیشتر به هم می زند. بنابر این، آن نه تنها نمی تواند پاره ای نیازهای اجتماعی را بر آورد، مشکلات دیگری نیز در پی دارد. برای مثال، شرکتهای زغال سنگ در منطقه ی «اپالاشیا» نه تنها از بیچارگی مردم نکاستند، آنها را با حيله و نیرنگ و پول کم، از زمینهای خود بیرون کردند و در شرایط غیرانسانی به کار گرفتند، محیط را ویران و از پرداخت هرگونه غرامت در برابر خسارتهای وارده خودداری کردند.

علاوه بر آن، آن گونه که محصول ناخالص ملی بیش از دو تریلیون دلار در سال نشان داد، سودمداری فزاینده، از منابع اجتماعی، استفاده ی بهینه به عمل نمی آورد و بیشتر آن را هدر می دهد (رک. کیو ۱۹۷۹). آن گونه که باری کائون^۱، دانشمند طرفدار اصول زیست محیطی، خاطرنشان می کند، فنون تولید در دو دهه ی اخیر چنان توسعه یافته است که استفاده ی بهینه از انرژی به خاطر سود را به شدت کاهش می دهد. از این رو، کاربرد چرم و فولاد که برای تولید کالایی معادل صد دلار، به ترتیب به مقداری برابر ۰.۹۷٪ و ۱/۵ دلار نفت نیاز داشت، با کاربرد پلاستیک که برای تولید همان کالا برابر ۸/۷۲ دلار نفت نیاز دارد، جایگزین شده است.

انسانی بودن تولید منوط به آن هدف اجتماعی است که سبب تولید شده است. آیا این هدف اجتماعی غارت کردن زمین است بدون این که به نیازهای زیست محیطی حال و آینده توجه شود، ایجاد خواسته های بی پایان در مصرف کننده است، تولید کالاهای فریبنده است که ساخته شده اند تا زود کنار

گذاشته شوند، ایجاد گونه‌های ویرانگر و پربهای محصول و خدمات است، زمینه‌سازی برای بزرگنمایی و مال‌اندوزی است، تحمیل حداکثر هزینه‌ی ممکن بر آنان است؟ تمام اینها برای تأمین سودهای سرسام‌آور، تا بیشترین حد ممکن است. آیا سودمداری، نیازهای فراگیر توده‌های مردم را با شیوه‌های معقول و عادلانه برآورده می‌سازد؟ یا ایجاد بیشترین زحمت اجباری ممکن برای کارگران و پرداخت حداقل دستمزد به آنان است؟

آیا سودمداری به گونه‌ای سازمان یافته است که نخست بتواند نیازهای بنیادی و آنگاه خواسته‌های جنبی را برآورد تا حافظ محیط طبیعی، بهداشت و سلامت شهروندان و کارگران باشد؟ آیا سودمداری به گونه‌ای تنظیم گردیده است که بتواند تواناییها، مسؤولیتها و مشارکتهای مردم را به بالاترین حد ممکن برساند؟ سودمداری در نظام سرمایه داری توجهی به این گونه اهداف ندارد. واقعیت آن است که آنچه سودمداری خوانده می‌شود، آن گونه که شاخصهای کمی حکایت دارد، قطعاً کیفیت زندگی را کاهش می‌دهد. مثلاً کثرت اتومبیلها، کاهش هوای مطبوع تنفسی را به دنبال دارد. منتهای مراتب، این گونه اقدامها که در راستای آسایش جامعه تلقی می‌گردد، تنها بیانی کاملاً مبتنی بر صدفه و اتفاق، درباره‌ی بسیاری از ویژگیهای زندگی اجتماعی پیش می‌آورد.

مدافعان سرمایه‌داری بر این باورند که اندوختگی سهام انبوه، شرط لازم رشد اقتصادی است و تنها ثروتمندان می‌توانند مبالغ هنگفت را برای گامهای بزرگ و جدید و تبدیل آن به سرمایه تأمین کنند. اما نگاهی دقیقتر به بیشتر صنایع، از راه آهن گرفته تا انرژی اتمی، نشان می‌دهد که بیشتر این مبالغ را حکومت از طریق اخذ مالیات فراهم می‌کند و بیشتر رشد اقتصادی از طریق فروشهای عمده به مردم (و از جیب مصرف‌کنندگان) حاصل می‌گردد. این که گفته شود تولید زیاد،

سرمایه‌ی اندوخته نیاز دارد، یک مطلب و این پندار که اساس این اندوختگی باید داراییهای سرمایه‌داران باشد، مطلبی دیگر است.

بر اساس تحقیقات انجام شده، شرکتهای بسیار بزرگ، بخش قابل توجه کارهای تخصصی را به کارگاههای کوچکتر و مقاطعه‌کاران خصوصی واگذار می‌کنند و تا زمانی که درآمدها وصول نشود، از سرمایه‌های خود مایه نمی‌گذارند. نائب رئیس جنرال الکتریک با اشاره به کالاهای برقی خاطر نشان کرد:

من از ساخت هیچ محصول عمده و حتی از دستگاههای تراش و بالشتکهای گرمازا که به وسیلهی شرکتهای بزرگ یا آزمایشگاههای مربوط ساخته شده‌اند، آگاهی ندارم... گزارش شرکتهای بسیار بزرگ، گزارشی است از داد و ستدها و جذب تولیدکنندگان کوچک (دستی‌زن‌بورد...، ۴۶).

هواداران نظام موجود براین باورند که کارایی واحدهای تولیدی بزرگ از واحدهای کوچک بیشتر است، این ادعا دور از واقعیت است؛ زیرا در بسیاری موارد، کار مفید کارخانه‌های جدید و بسیار بزرگ، کمتر و تشریفات اداری در آنها بیشتر است و بعد از مرحله‌ی معینی از رشد، سیر نزولی پیدا می‌کند؛ به‌علاوه، بزرگی شرکتهای، بیشتر از رشد بهره‌ها ناشی می‌شود و چندان به پیشرفت صنعت مربوط نمی‌شود. هنگامی که یک شرکت، در بخشهای معدن، کارخانه، مسکن، بیمه، خدمات رسانی، تفریحگاه، انتشارات و ارتباطات سهم داشته باشد، روشن است که حجیم شدن شرکت، ناشی از ضرورت صنعتی نیست تا نشانه‌ی کارایی بیشتر آن باشد؛ بلکه تمرکز سرمایه سبب آن است. از این بالاتر، حتی کارهای تحقیقی شرکتهای نیز، در راستای تولید مرغوبتر نیست. بلکه برای یافتن حوزه‌های جدید و مناسب برای سرمایه‌گذاری است.

همچنین، تأمین آسایش و رفاه صنعتی نیز مدنظر نیست. برعکس، همه‌ی تلاشها در راستای رسیدن به حداکثر سود ممکن است. از این رو، «کارایی» شرط



فنی واحدهای تولیدی نیست، ولی سودآوری مضاعف مورد توجه است. فقط مانند مهره‌های زیادی که تنها برای رسیدن به حداکثر بهره‌ی ممکن در بازی به کار می‌روند، لازم است شخص یادآور شود که راه آهن، خطوط کشتیرانی، معادن، کارخانه‌ها و مجموعه‌های مسکونی چگونه خرید و فروش می‌شوند. بالابردن تواناییهای کاری (در بخش صنعت) چندان مورد توجه نیست. دوام و توان اداری کارخانه، مزرعه، معدن، راه آهن، خط اتوبوس و روزنامه، در مقایسه با سود مطلوب، مورد توجه صاحبان سرمایه نیست. آنگاه که (بر اثر مشکلات بازار و تورم) کارخانه‌ای در آستانه‌ی فروپاشی واقع شود، به گونه‌ای که تنها راه حفظ آن، کمکهای فراوان دولت باشد، دولت وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد، این امر بعد از آن است که سهامداران میلیونها دلار سود برده‌اند. از این رو طی سالهای ۱۹۶۷ تا، ۱۹۷۱ صنعت راکد هواپیمایی که دچار مشکل تورم و بیکاری شده و بارها از یارانه‌های دولتی استفاده کرده بود، صاحبان سرمایه را از سه بلیون دلار سود خالص برخوردار ساخت.

قدرت طبقه‌ی تجار، مطلق نیست و مانند هر قدرت انسانی دیگر، در دوره‌های جدید، نسبی خوانده می‌شود. تاجر بزرگ، ضرورت‌های زیرساز جامعه را تنظیم می‌کند (مونوپولی کپیتال، ۴۶). شرکت‌های بسیار بزرگ، نرخ رشد تکنولوژی و زمانهای تولید را کنترل می‌کنند و با تعیین قیمت‌ها، خط و سیر زندگی را جهت می‌دهند. رونق و کساد بازار کار، تعیین معیارهای جدید مصرف و کیفیت کالاها و خدمات به نظر آنان بستگی دارد. آنها درآمد را بین کارکنان، مدیران و سهامداران توزیع می‌کنند و مبالغی را به آن دسته از عوامل سیاسی که به نظرشان شایسته‌ی حمایت‌اند، هدیه می‌کنند. آنها با نابود کردن منابع طبیعی محیط و آلوده کردن زمین، آب، هوا و محیط را دگرگون می‌سازند؛ آنها با ثروت‌های هنگفتی که در اختیار دارند، زمینه‌های فقر میلیونها انسان را فراهم می‌آورند. آنها بر



مؤسسه‌های مذهبی، تفریحی، فرهنگی، درمانی، خیریه و بسیاری از رسانه‌ها و نظام آموزشی (زیر عنوان پسنندیده) اعمال نفوذ می‌کنند؛ دیوید هُروتیز^۱ در معرفی شرکت نفتی استاندارد نیوجرسی^۲ می‌نویسد:

«این شرکت. قدرتمندتر از بسیاری ایالت‌های مستقل، ۱۵۰,۰۰۰ نماینده، کارگزار و عامل دارد که در بیش از پنجاه کشور، سازمان‌های زیرمجموعه را اداره می‌کنند. شرکت، عضو اتحادیه‌های بین‌المللی است که نیروی اقتصادی شش کشور استراتژیک را در جهان در حال توسعه، در دست دارد. شرکت خود در انتخابات مهم ایالتی در نیویورک، پنسیلوانیا، نیوجرسی، تگزاس نیرویی عظیم است و با دیگر اعضای اتحادیه، یعنی نیروهای مهم سیاسی در کالیفرنیا، اوهایو، لوئیزیانا، ایندیانا، و جاهای دیگر ارتباط نزدیک دارد.

«نمایندگان شرکت و متحدان آن‌ها در کابینه‌های آیزن‌هاور، کندی و جانسون پست وزارت امور خارجه را در دست داشتند و همزمان در سی آی ای، و دیگر نهادهای تصمیم‌گیرنده درباره‌ی سیاست‌های خارجی، در بالاترین رده نفوذ داشتند. شرکت، شبکه‌های اطلاعاتی و فرا نظامی ویژه و نیز ناوگانی از کشتیها دارد که زیانزد است، این شرکت خود سازمان سرّی نیست؛ ولی به وسیله‌ی نظامی مستقل اداره می‌شود که تصمیم‌گیرها و رفتارهای آن سرّی است. این تصمیمها و رفتارها به‌طور مستقیم بر تمام فعالیت‌های اقتصادی آمریکا، بسیار تأثیرگذار است» (۳۰).

گستره‌ی فقر و بیچارگی

ایالات متحده سرزمین خوشبختی و آسایش خوانده می‌شود، ولی بررسی دقیق جایی برای تجلیل از آن باقی نمی‌گذارد، سطح توقع مردم آمریکا در زندگی نسبت به مردم ۱۸ کشور دیگر، پایین‌تر است. نرخ مرگ و میر اطفال در آمریکا

از سیزده کشور دیگر بیشتر است. احتمال برخورداری زنان از فرزند در جامعه‌ی آمریکا از یازده کشور دیگر کمتر است (ژوزف سان، ۱۹ و ۲۰۳). بیش از ۲۲ میلیون آمریکایی تحت پوشش بیمه‌ی درمانی نیستند و میلیونها نفر دیگر هیچ‌گونه دسترسی به‌امدادهای پزشکی ندارند (وبلن، ۸). از هر چهار نفر، یک نفر در مسکن نامناسب زندگی می‌کند (سوشل پولیسی، سپتامبر - اکتبر ۱۹۷۰، ۳۰). از هر پنج نفر آمریکایی بالغ، یک نفر سواد ندارد (رک. شاپیرو). تقریباً ۸۰ میلیون از مردم آمریکا با درآمد زیر حداقل دستمزد مقرر سازمان کار، زندگی می‌کنند. تقریباً ۲۶ میلیون نفر در فقر شدید به‌سر می‌برند. از این تعداد، فقط ۵/۴ میلیون نفر با تخفیف یا رایگان غذا دریافت می‌کنند، از شش میلیون دانش‌آموز خانواده‌های بسیار فقیر، کمتر از دو میلیون نفر از غذای رایگان و ارزان قیمت مدرسه استفاده می‌کنند (گاردین، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۷).

اقلیتهای قومی در زندگی از جهات مختلف بهداشتی - درمانی، مرگ و میر اطفال، امید به‌زندگی، ضعف قوای جسمانی، مسکن، بیکاری، دستمزد، تحصیل و غیر آن، در وضعیت بسیار نامطلوبی به‌سر می‌برند. سیاهپوستان که فقط حدود سیزده درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، رقمی نزدیک ۴۵ درصد آنانی را که زیر سطح مقرر فقر زندگی می‌کنند، شامل می‌شوند (آمارهایی از این قبیل معمولاً تحریف می‌شوند تا رقم فقرا و مخصوصاً سیاهپوستان را کم نشان دهند. این‌گونه ارقام، بر اساس سرشماری ملی است که رقم مسافران، فاقدان مسکن و آنانی را که در مراکز پرجمعیت کلیمی‌نشین زندگی می‌کنند، زیر آمار واقعی گزارش می‌کنند. مرکز آمار گزارش داد که جمعیتی نزدیک به ۵/۳ میلیون نفر که رقم ناهمگونی از آن را فقرا و سیاهپوستان تشکیل می‌داد، در سرشماری سال ۱۹۷۰ به‌حساب نیامده است).

گرسنگی و بیچارگی

بعضی آمریکایی‌ها بر این باورند که آنانی که در ایالات متحده فقیر خوانده می‌شوند، در مقایسه با کشورهای جهان سوم کاملاً در رفاه و آسایش‌اند (هاروارد جوینت سنتر ... ۱۹۷۷). اما گروه بررسی گرسنگی و سوء تغذیه شهروندان روشن ساخت که بیش از دوازده میلیون نفر در ایالات متحده از سوء تغذیه و گرسنگی، در سطحی قابل مقایسه با کشورهای نظیر ترکیه و پاکستان، رنج می‌برند. این وضعیت که سال به سال شدت و وسعت بیشتری پیدا می‌کند، در همه ایالت‌های کشور، در مناطق روستایی، شهرکها و شهرهای بزرگ وجود دارد (سیراکوس ...، ۳۰ اکتبر ۱۹۷۵).

گروه مذکور گزارش داد که بسیاری از اطفال از رنج و گرسنگی در دو سال نخستین زندگی می‌میرند، یک تحقیق دیگر نشان داد که نرخ تولد زود هنگام نوزادان در جامعه‌ی فقیر ایالات متحده، سه برابر نرخ آن، در جامعه‌ی دارای درآمد متوسط است و پنجاه درصد فرزندان در خانواده‌های بسیار فقیر، وقتی به بلوغ می‌رسند، نارسایی ذهنی دارند؛ در حالی که تنها مشکل پنج درصد آنان به سوء تغذیه‌ی قبل از تولد مربوط است (رک. هانگر ...). سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار، گروهی از دانشمندان، در دانشگاه کالیفرنیا، گزارشی انتشار دادند که از نارسایی مغزی بیش از یک میلیون کودک، به علت سوء تغذیه، حکایت می‌کرد. وقتی رقم زنان باردار که سوء تغذیه داشتند، به یافته‌ها اضافه گردید، معلوم شد یک میلیون طفل دیگر که هنوز متولد نشده بودند، شدیداً در معرض خطر قرار داشتند (هارپرز، ۱۹۷۸، ۴۳).

یک دکتر، نارساییهای جدی ناشی از سوء تغذیه را تقریباً، در نصف کودکان خانواده‌های فقیر، در تگزاس، ولو بیانا، کشف کرد (رک. هانگر ...). کمیت‌های برگزیده‌ی سنا گزارش داد که اسهال مُسری، کم آبی بدن، سوء تغذیه و



کم خونی، بیماریهای عمده‌ای بود که بین کودکان فقیر روستایی رواج داشت (رک. کوتز). معلمان، در بسیاری از مناطق، گزارش می‌کردند که کودکان در حالت گرسنگی شدید وارد مدرسه می‌شوند و از فراگیری درس ناتوانند و بعضی مواقع از شدت درد باید به‌منزل منتقل شوند. بچه‌های خردسال، معمولاً گرسنه می‌خوابند و هیچ‌گاه طعم شیر را نچشیده‌اند (نیویورک تایمز، ۲ نوامبر ۱۹۷۵).

بنابر نظر دکتر کولز^۱، کودکانی که در گرسنگی شدید به‌سر می‌برند، خسته، زود رنج، بدگمان و در نهایت بی‌علاقه می‌شوند. او ادامه می‌دهد که اطفال چهار و پنج ساله که متبلاً به‌سوء تغذیه‌اند، دردهای بدن را بیشتر از حقایق فیزیکی زندگی احساس می‌کنند. آنها چنین فلاکتی را مبنای قضاوتی قطعی پیرامون شرایطی می‌دانند که دنیای خارج بر آنان و بستگان‌شان تحمیل کرده است، قضاوتی که آنان را درباره‌ی ارزش خود، در تردید فرو می‌برد.

آنها از خود و دیگران می‌پرسند مگر چه کرده‌اند که از غذای مورد نیاز محروم مانده‌اند یا چه کرده‌اند که مستوجب دردهایی شده‌اند که عذابشان می‌دهد... همه‌ی آنچه انسان باید انجام دهد، آن است که از کودکان اپالاشیا، که به‌شیکاگو و دترویت در شمال رفته‌اند، بخواهد تصاویری رسم نمایند تا روشن شود چه تصویری از غذا دارند. همه‌ی آنچه می‌توان انجام داد آن است که از آنها سؤال شود که چه می‌خواهند تا میل آنان را به‌غذا و بعضی خدمات پزشکی برای نجات از بیماریهایی که آنان را آزار می‌دهد، نشان دهند (همان، ۲۸ آوریل ۱۹۷۰).

گزارش معروف فیلد فاوندیشن که توسط عده‌ای پزشک به‌منظور جستار پیرامون فقر در مناطق روستایی، سال ۱۹۶۷ صورت گرفت، ذکر می‌کند:

کاستیها و عوارض دیگر، در کودکان فراوان دیده می‌شود: کمبودهای پروتئینی و معدنی، زخمها و عارضه‌های شدید و ناشناخته‌ی پوستی،



بیماریهای گوش و چشم، همچنین عارضه‌های استخوانی ناشی از سوء تغذیه، شیوع بیماریهای عفونی و انگلی و نیز کم‌خونی که محرومیت از زندگی طبیعی و فعال را به دنبال دارد، بیماریهای قلبی و ریوی نیازمند جراحی - که بدون معالجه و درمان رها شده‌اند، صرع و دیگر بیماریهای عصبی و نارساییهای شدید کلیوی که اقدامات فوری پزشکی را می‌طلبند (پروگریسیو، آوریل ۱۹۷۱، ۸-۷).

امروزه در ایالات متحده افرادی وجود دارند که در ماشینهای متروکه، آلونکها و کلبه‌ها زندگی می‌کنند و غذای خود را از درون سطلهای آشغال و تله‌های زباله تأمین می‌کنند (هانگر، ۹). آنان با وجود بیماری و فقر بسیار، حتی با تلاش طاقت‌فرسا و مداوم، نمی‌توانند به‌آسایش برسند. برنامه‌های غذایی دولت هم تنها بخش کوچکی از جامعه‌ی فقیر را شامل می‌شود، آن هم غالباً به فقیرترین افراد نمی‌رسد.

در مناطقی مانند دترویت که بر اساس گزارش دفتر شهردار، دویست هزار گرسنه در آن بسر می‌برد، گرسنگی، بخشهای وسیعی را فراگرفته است. یک سوم ساکنان شهر واجد شرایط کمکهای غذایی دولت اند، ولی تنها هیجده درصد آنان کمکهای غذایی می‌گیرند (همان، ۳۲-۳۱) تنها در نیویورک، یک میلیون نفر شرایط حمایتی غذایی دولت را دارند، ولی از آن برخوردار نیستند (همان، ۱۳). تورم سالهای اخیر، وضع رقت‌باری برای جامعه‌ی فقیر پیش آورده است. از آنجا که بهای خوار و بار اوج گرفته است، خانوارهای با درآمد بیشتر هم ناچار شده‌اند مواد غذایی مناسبتر مانند لوبیا، برنج و آرد خریداری کنند، از این رو، تولید کنندگان و خرده‌فروشان، بهای این مواد را باز هم بالاتر برده‌اند (بدین سبب سال ۱۹۷۴، بهای لوبیا خشک ۲۵۶ درصد و بهای برنج، بیش از صد درصد افزایش یافت). در نتیجه ضربه‌ای کاری بر خانوارهای فقیر که قبلاً ارزانترین مواد غذایی را مصرف می‌کردند، وارد آمد.

آخرین بازتاب این روند، مصرف روزافزون اغذیه سگها توسط خانوارهای فقیر بود: یک سوم تمام فروشگاههای مواد غذایی سگها در مناطق کم درآمد، به مصرف انسانها پاسخ می‌گفت (نیویورک تایمز، ۲۸ فوریه ۱۹۷۷). در ایالات متحده، مصرف غذاهای نامناسب بین اقشار کم درآمد، روبه افزایش است (وُرکز وورد، ۲۸ فوریه ۱۹۷۵). حتی بسیاری از آمریکاییها در اقشار برخوردار نیز قربانی این گونه مواد غذایی می‌شوند؛ زیرا صنعت مواد غذایی که دنبال سود فراوان است، مواد غذایی کم محتوا را به نحو عالی ترکیب کرده، عمل می‌آورد و به‌بازار عرضه می‌کند. بر اساس گزارشی از سنای آمریکا، فراوانی غذاهای نامرغوب و کمبود غذاهای سودمند می‌تواند مانند بیماریهای مسری و فراگیر اوایل قرن حاضر، برای سلامت جامعه ی آمریکا زیانبار باشد (همان، ۱ ژولای ۱۹۷۷).

فقر اقتصادی، میان بزرگسالان امری عادی است. از حدود ۳۰ میلیون آمریکایی با سن بالای ۶۵ سال، بیش از نیمی از آنان زیر سطح فقر زندگی می‌کنند. پنجاه درصد آنان چون نمی‌توانند غذای کافی تأمین کنند، از محتوا و نوبتهای غذایی می‌کاهند (گاردین، ۳ ژولای ۱۹۷۴، ۳). ۲۷ درصد سفیدپوستان و ۳۶ درصد سیاهپوستان ۶۰ ساله و بالاتر، روزانه کمتر از هزار کالری مصرف می‌کنند - مقداری که برنامه‌ی غذایی زمان بحران و تنگدستی محسوب می‌گردد. یک بازرس پزشکی در منطقه‌ی فلوریدا می‌گوید: بارها، سالخوردگانی دیده می‌شوند که در منازل خود مرده‌اند و آنقدر لاغرند که گویی اسکلتهایی رونده بوده‌اند (نیویورک تایمز، ۱۳ مارس ۱۹۷۶).

سالخوردگان به‌دلیل تنگناهای شدید اقتصادی، نمی‌توانند از خدمات پزشکی و مراقبت‌های مربوط به‌مسکن مناسب و آمد و شد جهت ارتباطات معمول در اجتماع، بهره‌مند گردند. آنها در این جامعه‌ی بازاری که سالخوردگان را در ردیف اتومبیل‌های مستهلک می‌پندارند دلتنگ، خسته و آزرده‌اند (گاردین، ۳۰ مارس

۱۹۷۷). برخی از آنان از برخوردهای فیزیکی، ضرب و شتم و بی‌توجهی از جانب فرزندان خود رنج می‌برند.

یک مقام مسؤول در این زمینه می‌گوید:

با افزایش قیمت‌ها و بیکاری، بعضی خانواده‌ها از سالخوردگانی که با آنان زندگی می‌کنند، خسته‌اند. سالخوردگان، مصرف‌کنندگان سربار خانواده و مایه‌ی زحمت پنداشته می‌شوند که همواره نیاز به مراقبت دارند. بدرفتاری با والدین سالخورده، پدیده‌ای اجتماعی با هزاران قربانی است که به‌نظر می‌رسد پا به‌پای افزایش مشکلات اجتماعی روبه‌افزایش است (هانگر، ۹ و ۲۴).

بیکاری

در آمریکا، همواره میلیون‌ها نفر، از بیکاری رنج می‌برند. بر اساس یک آمار رسمی، در سالهای اخیر سرتاسر کشور، از ۶ تا ۹ درصد نیروی کار، بیکار است. این رقم تنها دریافت‌کنندگان بیمه‌ی بیکاری و آنانی را در بردارد که در ردیف افراد جویای کار ثبت شده‌اند؛ اما شامل موارد زیر نیست: کسانی که هیچ‌گاه واجد شرایط جیره‌بندی شناخته نشده‌اند، کارکنان نیمه وقت و پاره وقت که دنبال کار تمام وقت می‌گردند. ده‌ها هزار نفر، جوانانی که بلافاصله پس از تحصیل روانه‌ی بازار کار شده‌اند؛ زنان بسیاری که خانه‌دار تلقی شده و در واقع نیاز به کار دارند، کسانی که از روی بیکاری و نیاز مبرم به کار، در نیروهای مسلح به کار گرفته شده‌اند. یک برآورد معتبر، رقم بیکاران را در سالهای بحران کاری، ۲۴ میلیون نفر، معادل یک چهارم افراد واجد شرایط کار اعلام نمود (وُرکز وُرد، ۲۲ نوامبر ۱۹۷۴).

افشاری که بیشترین آسیب بیکاری دامنگیرشان شده است، عبارتند از: اقلیتهای قومی، جوانان و کارگران غیرتخصصی (بوفالو،...، ۱۳ اکتبر ۱۹۷۴) بسیاری



از کارگران، درآمد کافی برای اداره‌ی زندگی را ندارند. آنان تنها به اداره‌ی زندگی قانع اند و به دنبال کسب درآمد نیستند. بررسی اداره‌ی آمار از نواحی پنجاه و یک گانه‌ی شهری، نشان داد که بیش از ۶۰ درصد تمام کارگران شهرنشین، برای زندگی مناسب خود، درآمد کافی ندارند و ۳۰٪ آنان درآمد زیر سطح فقر دارند (مانتلی رویو، نوامبر ۱۹۷۲، ۵۲). تقریباً تمام کارگران مزارع، خدمتگزاران منازل و کارگران غیرفنی، درآمدی برابر با سطح فقر دارند. بیشتر فقیران دارای شغل‌اند، تنبلی، باعث فقر آنان نیست. اما درآمد ناچیزی که صاحبان کار به آنان می‌پردازند و اجاره‌ها، قیمت‌ها و مالیات‌های زیاد که باید به دیگران بپردازند، فقر را بر آنان تحمیل نموده است.

بارها شنیده‌ایم که کارگران آمریکا توانمند خوانده شده‌اند و گفته می‌شود کارگران ساختمانی و اتصالات، درآمدشان از دکترها و کارگران امور بهداشتی از اساتید دانشگاه بیشتر است. این سخنان، بی‌اساس است؛ اولاً روشن نیست چرا نباید کارگران امور بهداشتی که در شرایط دشوار، غیرمطبوع و ناسالم کار می‌کنند، درآمدی بیش از اساتید دانشگاه داشته باشند. واقعیت آن است که دریافت این کارگران از آنچه ادعا می‌شود به مراتب کمتر است. حتی کارگران ساختمانی شاخص که کارهای پردرآمد دارند، با فرض این که بیکاری‌های مسلّم فصلی هم در میان نباشد، در یک سال کاری خوب، از متوسط درآمد ۱۲,۰۰۰ دلار برخوردار خواهند بود. یک کارگر صنعت خودروسازی که از حمایت‌های اتحادیه‌های بزرگ بهره‌مند است و در یک بازارکاری پردرآمد کار می‌کند، درآمد خالص او پس از سالها کار، از فارغ‌التحصیل جوان دانشگاه که در صنعت مخابرات یا همان صنعت خودروسازی وارد دوره‌ی کارآموزی مدیریت می‌شود، کمتر است. همواره در این‌گونه مباحث تبلیغی، کارگران پردرآمدترین افراد تلقی می‌شوند و چهل میلیون یا بیشتر، کسانی را که درآمدشان در ردیف خط فقر یا

زیر آن است و کسانی را که با خطرهای فراوان ناامنی شغلی و دیون همیشگی مواجه‌اند، نادیده می‌گیرند.

میلیونها نفر وجود دارند که ناچارند برای اداره‌ی زندگی، بیش از یک شغل داشته باشند. میلیونها نفر دیگر وجود دارند که سالهای متمادی، صاحبان کار، روزهای کاری ده تا دوازده ساعته را بر آنان تحمیل کرده‌اند. اضافه‌کاری اجباری، فریاد کارگران را در تمام صنایع خودروسازی، پست، فولاد، معدن، حمل و نقل و خدمات بالا برده است. صاحبان کار، اضافه‌کاری کارگران موجود را بر استخدام کارگران جدید ترجیح می‌دهند (نشنال اینکوایرر، ۱۷ ژوئن ۱۹۷۵). می‌توان گفت از هر چهار کارگر، یکی ناچار است از راه اضافه‌کاری یا شغل دوم، روزانه بیش از هشت ساعت کار کند. از این رو می‌بینیم که امروزه هم، طول هفته‌ی کاری معمول، کمتر از طول آن در سی سال قبل نیست.

همه ساله، تقریباً در تمام ایالتها، بیکاران و خانواده‌هایشان به امید یافتن کار، اطراف کشور سرگردانند و همه جا سفر می‌کنند - هر جایی می‌رسند، خبری از کار نیست (دولارز ...، ۱۰، ژانویه ۱۹۷۶). بازداشت بدهکاران در بسیاری نقاط، ده برابر میزان مورد انتظار است. بسیاری از افراد بیکار که نمی‌توانند به تعهدات خود عمل کنند، خانه‌ی خود را رها کرده، به‌راهنی می‌پردازند.

کارگران بیکار به‌منظور تأمین معاش خانواده به‌فروش خون خود دست می‌زنند. پدر و مادر و بزرگترین فرزند، در خانواده‌ای فقیر، چون قادر به پرداخت اجاره‌ی منزل نشده بودند، از منزل و مسکن محروم بودند و چون نمی‌توانستند آدرس ثابتی داشته باشند، از کمکهای اندک رفاهی نیز بهره نمی‌گرفتند؛ خواستند با فروش واحدهایی از خون خود در هر هفته، زندگی را بگذرانند؛ ولی خون آنان نیز به‌دلیل کمبود آهن که از سوء تغذیه ناشی می‌شود، پذیرفته نشد (نیویورک تایمز ۱۰ مارس ۱۹۷۷). کارگر بیکاری با درج آگهی در روزنامه، یکی



از کلیه‌های خود را در برابر پنج هزار دلار در معرض فروش نهاد. مؤسسه‌ی مربوط به خرید و فروش کلیه، از این‌گونه موارد که بر اثر نیاز مبرم به پول صورت می‌گیرد، صد مورد گزارش کرده است. در جرجیا، پدر پنج فرزند که بیکار بود، فروش یک چشم یا کلیه‌ی خود را به‌بهای ده هزار دلار پیشنهاد نمود (نیویورک تایمز، ۵ نوامبر ۱۹۷۲).

آسیب‌شناسی اجتماعی

همراه با تنگناهای اقتصادی، آسیبهای اجتماعی و مشکلات انسانی فزونی یافته است. یک پژوهش جامعه‌شناختی توسط دانشگاه هُپکینز نشان داد که بیکاری و رکود اقتصادی، شیوع فراوان بیماریها، گرایش به مواد الکلی، قتل و خودکشی را در پی داشته است (همان). سالانه بیش از بیست هزار آمریکایی خودکشی می‌کنند. طی دو دهه‌ی اخیر، میزان خودکشی میان جوانان سه برابر شده و طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ (دوره‌ی بحران اقتصادی)، میزان قتلها ۲۱٪ افزایش نشان داد (رک دان گئورگاکاس) رقم زندانیان همراه افزایش جرایم، در مناطق شهری و روستایی افزایش یافت (دیلی وُرد، ۲۰ ژولای ۱۹۷۸). بیش از نیم میلیون نفر در زندانهای محلی، استانی، ایالتی و مرکزی گرفتارند و رقم افرادی که در یک هفته گرفتار زندان می‌شوند، ۳۰۰ نفر از افرادی که آن را ترک می‌کنند، بیشتر است. اینک ایالات متحده در زندانی گرفتار آمده که نتیجه‌ی رشد ناگهانی سرمایه‌ها می‌باشد (گاردین، ۲۶ مارس ۱۹۷۵، ۳).

حدود ده میلیون از افراد بالغ، گرفتار مشکلات ناشی از اعتیاد به مواد الکلی شده‌اند و در سالهای اخیر این رقم دو برابر شده است (همان، ۲۱ آوریل ۱۹۷۹). طی سالهای سخت ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷، اعتیاد به هروئین دو برابر شد؛ این مشکل، ابتدا فقط در بین جوانان شهرها و کم‌کم در سرتاسر کشور شیوع پیدا کرد



(نیویورک دیلی نیوز، ۲۸ مارس ۱۹۷۵). میلیونها نفر به‌آفتاب‌نور، بار بیوتوریت و داروهای دیگر مبتلا گشته‌اند. دکترها دارو می‌فروشند؛ صنعت داروسازی آن را تولید می‌کند و سودهای سرسام‌آوری برای سرمایه‌داران، حاصل می‌شود. نزدیک دو میلیون از مردم آمریکا در تیمارستانها نگهداری می‌شوند (که بعضی از آنها در شرایطی بدتر از زندان به‌سر می‌برند) و میلیونها نفر دیگر، تحت مراقبتهای روان‌درمانی قرار گرفته‌اند (امریکن تیچر، ژانویه ۱۹۷۷). ۳۵ میلیون نفر دیگر که بیشتر آنان را افراد کم‌درآمد تشکیل می‌دهند، از ناراحتیهای روحی و جسمی رنج می‌برند؛ در حالی که بسیاری از آنان با معالجه‌ی ابتدایی قابل‌درمان‌اند یا ممکن است شرایط بهتری برای آنان حاصل شود (نیوز ویک، ۲۳ آگوست ۱۹۷۸).

سالانه ۲۸ میلیون زنان آمریکایی، مورد ضرب و شتم مردان قرار می‌گیرند که آسیبهای وارده بر ۴/۷ میلیون نفر آنان شدید است (نیو یورک تایمز، ۲۷ دسامبر ۱۹۷۷). هر ساله، تقریباً دو میلیون خردسال آمریکایی که رقم قابل‌توجه آنها از خانواده‌های کم‌درآمد است، بی‌رحمانه و در شرایط دشوار به‌کار وادار می‌شوند. رقم خردسالانی که بر اثر سوء‌استفاده‌های کاری جان می‌سپارند، از تعدادی که بر اثر سانحه‌ی تصادف یا بیماریهای میکروبی و عفونی جان می‌دهند، بیشتر است (همان، ۲ ژولای ۱۹۷۸)؛ در مناطقی که بیکاری روبه‌افزایش است، کارکشیدن از خردسالان رایج می‌شود. حدود یک میلیون خردسال، برخی با سن هفت سال، به‌عنوان کارگران ارزان، در کارهای زراعتی، شستشوی ظرف و لباس و کارهای خانگی، روزانه ده ساعت کار می‌کنند. بهره‌کشی از خردسالان در مشاغل مربوط به کشاورزی، روبه‌افزایش است. در بعضی ایالتها، ۷۵٪ کارهای تجاری زراعت را خردسالان انجام می‌دهند. در ماینی ۳۵٪ محصول سیب زمینی توسط ۱۵۰۰۰ خردسال، با سن ۵ سال به‌بالا جمع‌آوری می‌شود (واشنگتن پست، ۱۱۸ اکتبر ۱۹۷۸).

وضع طبقه‌ی متوسط در آمریکا

وضع طبقه‌ی متوسط چگونه است؟ طبقه‌ی ناهمگونی که از کارکنان حرفه‌ای با درآمد مکفی گرفته تا کارکنان امور خدمات پستی، همه را شامل است؛ گفته می‌شود این طبقه از نظر اقتصادی تأمین است و رقم افراد در آن رو به فزونی است و در امور اداری پیشرفته، کارهای راحت و غیردستی انجام می‌دهد. واقعیت آن است که بسیاری از مشاغل که به اصطلاح، متعلق به «یقه سفیدان» خوانده می‌شود، از جمله کارهای کم درآمد و سطح پایین است. وظیفه‌ی کارگران یقه سفید، سرایداری، ماشین‌نویسی، دربانی، راهنمایی مراجعان، نظافت و تمیزکردن کفش‌ها است.

برخلاف گفته‌های بی‌اساس درباره‌ی کارگران متمکن، سال ۱۹۷۷ میانگین پرداخت به کارگران، در هر کاری که بودند، اعم از اعضای اتحادیه‌های صنعتی و غیر آن، ۹۸۴۳ دلار بود، یعنی حدود ۶۵۰۰ دلار کمتر از بودجه‌ی متوسطی که سازمان کار، برای خانوار چهار نفری تعیین کرده بود و ۵۰۰ دلار کمتر از آنچه همین سازمان آن را بودجه‌ی دوره‌ی بحران نامیده بود (پنتوس، سپتامبر ۱۹۷۷). حتی آنان که اندک آسایشی دارند، در حدی نیستند که بتوانند، در صورت حوادث بحرانی، بیکاری، کاهش حقوق یا کهولت سن، زندگی راحتی داشته باشند (این دیز تایمز، ۱۴-۸ نوامبر ۱۹۷۸، ۲۳). آنان با این که ممکن است از حقوق راحتی برخوردار باشند، در واقع در جامعه‌ای که تنها ملاک امنیت سرمایه است، سرمایه‌ای ندارند.

سال ۱۹۷۷، یک سرشماری نشان داد عمده‌ترین مشکل خانواده‌های آمریکایی، ناتوانی آنان در پرداخت هزینه‌های جاری زندگی بود. نمونه‌ی فراگیری از آمریکاییها نشان داد که افزایش هزینه‌های زندگی، رشد تورم و مالیات بیش از هرچیز دیگر مردم را نگران کرده بود. بیکاری، بیماری، هزینه‌های



سرسام‌آور پزشکی، آموزش بچه‌ها و درآمد ناچیز زمان بازنشستگی، دیگر مشکلات را شامل می‌شد (پروگرسیو، نوامبر ۱۹۷۷، ۱۳)؛ در سالهای اخیر، ارزش واقعی حقوق کارکنان در آمریکا، سالانه بیش از سه درصد کاهش داشته است (ارزش واقعی حقوق، عبارت است از قدرت خرید واقعی، پس از کسر معادل تورم از آن).

گفته می‌شود در ایالات متحده‌ی آمریکا، رفاه به‌نحوی فراگیر (بین افراد جامعه) تقسیم شده و درآمدها عادلانه‌تر می‌شود؛ ولی آخرین مطالعات حاکی از آن است که طی بیست و پنج سال گذشته، شکاف بین فقر و ثروت عمیق‌تر شده است. بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵، با نزدیک به ده بیلیون دلار که دوبار بین مردم، از سه پنجم خانوارهای فقیر تا یک پنجم از غنیترین خانوارهای آمریکایی توزیع گردید، (ان بی اس ریویو ریپورت، ۲۳ مه ۱۹۷۷). توزیع درآمدها سیر صعودی پیدا کرد و روند امور به‌سوی نابرابری بیشتر جریان یافت و وضع سیاهپوستان و سفیدپوستان فقیر بدتر شد؛ در مقابل، مناطق جدیدتر و حومه‌ی آن، نسبت به مناطق شهری و روستایی وضع بهتری پیدا کرد (نیوز ویک ۳۰ ژانویه ۱۹۷۸). در آمریکا از هر ده نفر سفیدپوست، یک نفر و در مجموع سیاهپوستان، اهالی پورت ریکنز و چیکائوس، از هر سه نفر، یکی زیر خط فقر زندگی می‌کند.

به بسیاری از ما آموزش داده‌اند که «آمریکا به‌مردم تعلق دارد»؛ ولی تقریباً همه‌ی^۱ آمریکایی‌ها در کشور خود مستأجر، بدهکار و اجیرند؛ برای دیگران کار می‌کنند و درآمد خود را به‌صورت اجاره، رهن، وام و قسط به‌دیگران می‌پردازند. با این وضع، برگ برنده در دست کارفرمایان، مالکان، کارخانه‌داران و بانکهاست. کارفرما، ما را استخدام می‌کند تا از کار ما سود ببرد. مالک، زمین خود را به‌ما اجاره می‌دهد تا در پرتو آن، درآمدی کسب نمایم. صاحبان کارخانه‌ها، کالای

۱- در متن کتاب almost all Americans آمده است.

خود را به ما می‌فروشند تا سودی بیش از آنچه مایه گذاشته‌اند، به‌دست آورند و بانکها یا شرکتهای مالی به ما وام می‌دهند، تا بیش از اصل وام و قرض، دریافت کنند (گاردین، ۲۲ فوریه ۱۹۷۸).

تا پایان سال ۱۹۷۸، تقریباً ۸۰٪ خانوارهای آمریکایی مقروض بودند، (این رقم نسبت به رقم شش سال یعنی ۵۴٪، افزایش نگران کننده‌ای داشته است). بدهی بیشتر خانوارها در حدی است که نمی‌دانند چگونه از عهده‌ی پرداخت آن برآیند. اکثریت می‌گویند پولی که وام می‌گیرند، برابر با خرید لوازم زندگی راحت نیست، بلکه برای تأمین ضروریات است و اینک از لوازم و خدمات اولیه‌ی زندگی نیز بهره‌مند نیستند (دنور پست، ۲۷ آوریل ۱۹۷۷).

آمریکاییها، هر سال بیش از سال قبل بدهکار می‌شوند، مبلغ بدهکاری مشتریان کالا و خدمات در سال ۱۹۶۷ در مجموع، ۷۵ بیلیون دلار بود که تا سال ۱۹۷۴ به ۲۰۰ بیلیون و تا سال ۱۹۷۹ به ۵۰۰ بیلیون رسید؛ در همین زمان، بدهی بابت رهن منازل به ۶۰۰ بیلیون دلار رسید (رک، لویسون)؛ بر اساس یک بیانیه‌ی معتبر، بالا رفتن میزان بدهیها، ضربه‌ای کاری بر بسیاری از خانوارها وارد می‌کند... هزاران خانواده بر اثر بدهی بیش از حد، در شرف نابودی قرار گرفته‌اند (گاردین، ۲۴ آگوست ۱۹۷۷). نرخهای تعیین شده روی کالاها (در صورتی که به‌موقع خریداری شوند) برای فروشنده سودآورتر است تا این که دیر هنگام فروخته شوند و نوعی افزایش بهای قانونی پیدا کنند. آمریکاییها نیز مانند جاهای دیگر، گرفتار کالاهای فلاّبی، ناسالم، بسته‌بندیهای فریبنده و فروشهای حيله‌گرانه و بسیاری رفتارهای ناپسند بازاری می‌شوند (نیویورک تایمز، ۲۵ فوریه ۱۹۷۶، ۸۶-۸۵).

به طور خلاصه می‌توان گفت تاریخ سرمایه داری در ایالات متحده، از جنگ جهانی دوم تاکنون، تاریخ مردمی است که گرفتار دستگامی آمده‌اند که اساس آن



را تولید زیاد، مصرف زیاد و سود فراوان می‌سازد. میلیون‌ها آمریکایی در شرایطی دشوارتر از شرایط فقر زندگی می‌کنند؛ میلیون‌ها نفر از یافتن کار نا امید شده‌اند؛ میلیون‌ها نفر گرفتار آسیب‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی شده‌اند؛ میلیون‌ها نفر در خانه‌های خراب، نمور و خطرناک زندگی می‌کنند؛ میلیون‌ها نفر که خود را از طبقه‌ی متوسط می‌دانند، در خانه‌های گران قیمت اما سست بنیاد و بدترکیب، با رهن زیاد یا آپارتمانهای با اجاره‌ی زیاد زندگی می‌کنند که بخشی از درآمد آنان را به‌خود اختصاص می‌دهند و با مسکن مطلوب خیلی فاصله دارند.

میلیون‌ها آمریکایی از وسایل حمل و نقل مناسب محروم بوده و با وسایل عمومی نامناسب سر و کار دارند و به‌امکانات تفریحی نیز دسترسی ندارند. از طرف دیگر، ضایعات صنعتی بی‌اندازه که در رودخانه‌ها سرازیر می‌شود، آنها را به‌فاضلاب تبدیل کرده است، هوا را آلوده نموده و تأثیر زیانباری بر سلامتی افراد برجای گذاشته است. جنگل‌ها و بیابانها ویران گشته و کارخانه‌های صنعتی، اطراف جاده‌ها را به‌صورت نامطلوب در آورده و نشانه‌های ویرانی و ورشکستگی از شهرهای ما نمایان است.

تقبیح نابرابریها کافی نیست، شناخت روابط بین فقرا و ثروتمندان نیز لازم است؛ زیرا بیشتر فقر موجود، به‌شیوه‌ی ساماندهی و کاربرد ثروت برمی‌گردد. ویژگی ذاتی سرمایه‌داری آن است که معادن و مشاغل جامعه را قبضه می‌کند تا از بیشترین نرخ سود بهره‌مند شود. نتیجه‌ی قطعی نظام سرمایه‌داری، غفلت از نیازهای جامعه، فقر، ضایعات و ظلم و نابرابری فراگیر اقتصادی است که بیچارگی را تا این حد رسانده است. آن، قدرت اقتصاد شرکتی است که مانع سازماندهی مجدد اولویتها و حرکت به‌سوی جامعه‌ی مطلوب و برخوردار از برابری می‌گردد.

- A.A.Berle Jr., and Gardner C.Means, **The Modern Corporation and private property**, New York: Harcourt, Brace, 1932
- **AFL- CIO American Federationist**, March 1978
- **American Banker**, July 24, 1978.
- **American Teacher**, January 1977.
- Andrew Hacker, **The End of the American Era**, New York Atheneum, 1970.
- Andrew Levison, **The Working Class Majority**, New York: Penguin Books, 1974.
- Baranand Sweezy, **Monopoly Capital**.
- Ben Bedell, “**Workers Lost Out in 1975**”, Gaursian, January 14, 1975
- **Buffalo Evening News**, October 13, 1974.
- **Butcher Workmen**, october 1979, “The Fix Is In” Price Rigging”
- C.Wright Mills, **The Power Elite**, New York: Oxford university press, 1956
- **Daily word**, July 20, 1978; September 20, 1978.
- Dan Georgakas and Marvin, Detroit, **I Do Mind Dying**, New York, st. Martin’s press, 1975
- David M.Gordon, “Recession Is Capitalism as Usual”, **New York Times Magazine**, April 27. 1975.
- David Sanford et al, **Hot War on the Consumer**, New York: pitman, 1969.
- **Denver post**, April 27, 1977
- **Dollars and Sense**, April 1979. P. 9- **Dollars and Sense**, January 1976; March 1976.
- Domhoff, **Who Rules America?**
- **Environmental Action**, November 4, 1978
- Ferdinand Lundberg, **The Rich and the Super-Rich**, NewYork, Lyrk, Lyle Staurt, 1968.
- F.G. Clark and S.Ramonaczy, **where the Money Comes From**,



New York: Van Nostrand, 1961

- **Gaurdian**, July 3, 1974; March 26, 1975; December 21, 1977; March 30, 1977; August 24, 1977; February 22, 1978; April 21, 1979.

- Gerald C, Zilg, Dopont, **Behind the Nylon Curtain**, Englewood Cliffs, N.J.: prentice- Hall, 1974.

- **Harper,s**, January 1978, "Mr. Hayakawa Goes to Washington".

- Horowitz, David, **Social Science or Ideology?** Social Policy, 1, September –October 1970.

- **Hunger**, U.S.A

- **In These Times**, November 8- 14, 1978.

- Mathew Josephson, **The Robber Barons** ,(New York:

Harrcourt, Brace, 1934.

- **Monthly Review**, November, 1972.

- **National Enquirer**, December 5, 1978; JUNE 17, 1975.

- **News Week**, August 23, 1978; January 30, 1978; January 8, 1979.

- **New York Daily News**, March 28, 1975.

- **New York Times**, February 25. 1976; March 13, 1976; March 10, 1977; February 28, 1977; December 27, 1977; July 2, 1978; November, 21, 1978.

- **New York Times**, Magazine, November 5, 1972.

- **NBS radio Report**, May 23, 1977.

- **New York Times**, Magazine, July 7, 1974

-Nick Kotz, Let Them Eat promises, **The politics of Hunger in American**, Prentice – Hall, 1969.

- **Penthous**, September, 1977.

- Peter Callier and David Horowitz, **The Rockfellers: An American Dynasty**, New York: Holt, Rinehart and Winston, 1976.

- **Progressive**, April 197; November 1977.

- Q. **What s Happening to OUR Jobs?** (Somerville, Mass: Popular Economic press, 1979.

- Ralph Miliband, **The State in Capitalist Society**, New York: Basic Books, 1969 - Robert Theobald, **The Challenge of Abundance**, New York: New American Library, 1962

- Samuel Shapiro et al., **Infant prenatal, Maternal and Childhood Mortality in the united States**, Harvard university press 1968.
- **Social Policy**, 1, September – october 1970.
- Steve Turner, “**Strking Miners Make a Plea In Valley**”, Valley Adovcate (Amherst ,Mass), February 22, 1978.
- **Syracuse Post-Standard**, October 30, 1975
- **The Citizens Board of Inquri into Hunger and Malnutrition in the United States** (Boston, Beacon Press, 1968).
- **The Nation’s Housing Needs**, Pulished by MIT – Harvard Joint Center for Urban Studies, Cambridge, Mass, March 1977.
- Thorstein Veblen, **The Theory of Business Enterprise, New York: 1904.**
- **U.S.News and World Report**, June 22, 1970.
- **Wall Street Journal**, April 18,1978 ; August 30, 1978.
- **Workers World** July 15. 1977.
- **Worker’s word**, February 28, 1975; July 1, 1977, November 22, 1974, February 17, 1978.
- **Washington Post**, October 18, 1978.